گزارشی از کتاب «حال و روز دموکراسی» به بهانه انتشار ترجمه فارسی

دموکراسی آن نیست که می‌شنوید

گروه اندیشه: از جمله مفاهیم فراگیر، بدیهی و درعین‌حال بغرنج و چندپهلوی جهان حاضر «دموکراسی» است که این روزها ظاهراً وفاق بسیار گسترده‌ای را پدید آورده است. البته بحث‌هایی گاه بی‌ربط درباره معنا یا معانی این کلمه پیش می‌آید، اما در جهانی که ما در آن به سر می‌بریم «دموکراسی» کم‌وبیش ارزشی مثبت داشته است. در سال ۲۰۰۹ کتابی در فرانسه منتشر شد با عنوان «حال و روز دموکراسی» که پاسخ هشت متفکر چپ‌گرای معاصر بود به این پرسش: «آیا دموکرات‌نامیدن خود برای شما بامعناست؟ اگر نه چرا؟ و اگر بله در راستای چه تفسیری از این کلمه؟». ناشر فرانسوی در پیشگفتار کتاب هدف از گردآوری این هشت جستار را گفتن حرف‌های تازه‌ای درباره موضوع‌هایی عنوان کرده که به نظر می‌آید هر چیز گفتنی درباره آن‌ها گفته شده است. ناشر به سراغ صاحب‌نظرانی رفته که ایده‌های آنان درباره دموکراسی در راستای گفتار رایج جهان‌شمول نیست. البته پاسخ‌هایی هم که در اختیار خواننده قرار گرفته است تاحدودی واگرا از یکدیگرند و حتی گاه همدیگر را نقض می‌کنند. بنابراین کتاب حاضر هیچ تعریف معیاری از دموکراسی و همچنین هیچ راهنمایی برای دموکرات‌ها فراهم نمی‌کند و به هیچ روی یک رأی مخالف یا موافق به دست نمی‌دهد جز آنکه «دموکراسی آن نیست که می‌شنوید!». این امر گواهی است بر اینکه هنوز نیازی نیست واژه «دموکراسی» دور انداخته شود، چون همچنان بسان محوری کار می‌کند که اساسی‌ترین جنجال‌های سیاست و فلسفه سیاسی حول آن می‌گردند. جورجو آگامبن، آلن بدیو، دنیل بن‌سعید، وندی براون، ژان لوک نانسی، ژاک رانسیر، کریستین راس و اسلاوی ژیژک هشت متفکری‌اند که جستارهایی از آنان در پاسخ به این پرسش در کتاب حاضر آمده است. این کتاب به تازگی از سوی نشر چشمه منتشر شده است.

اولین بخش کتاب به پاسخ جورجو آگامبن اختصاص دارد. او در جستار خود باعنوان «یادداشت پیش‌درآمد درباره مفهوم دموکراسی» به ناسازگاری واژه دموکراسی در جهان حاضر می‌پردازد و می‌گوید: «واژه دموکراسی این روزها در همه گفتارها طنین یک نت خارج (فالش) را دارد؛ به علت یک دوپهلویی آغازین، هر کسی که آن را به کار برد دچار بدفهمی می‌شود؛ ما از چه سخن می‌گوییم وقتی از دموکراسی سخن می‌گوییم؟» (ص۱۲) آگامبن نشان می‌دهد وقتی این کلمه را می‌شنوید یکی از این دو معنای متفاوت را استنباط می‌کنید: شیوه‌ای برای برساختن پیکر سیاسی (که در آن صورت بحث درباره قانون همگانی است) یا یک مهارت حکومت‌گری (که در آن‌صورت مقصود از دموکراسی یک رویه اداری است). به بیان دیگر، آگامبن معتقد است «دموکراسی هم نشانگر شکلی است که به میانجی آن قدرت قانون‌مند می‌شود و هم نشانگر وجهی است که این قانون در آن به کار بسته می‌شود». (همان) او برای تبیین بحث خود از فلسفه یونان باستان آغاز می‌کند: خاصه «جمهوری» افلاطون و «سیاست» ارسطو. در ادامه سراغ روسو و فوکو ذیل مفهوم «قرارداد اجتماعی» می‌رود و می‌کوشد تمایز میان خواست همگانی و توانایی قانون‌گذاری از یک سو و حکومت و قدرت اجرایی را از سوی دیگر برجسته کند و از این طریق به پیوند قانون اساسی و حکومت برسد. آگامبن در این جستار کوتاه پس از مرور مختصر این مسیر به زمانه حاضر می‌رسد: «امروزه ما شاهد برتری غالب حکومت و اقتصاد بر هر چیزی هستیم که شما بتوانید حاکمیت مردمی بنامید - اصطلاحی که اکنون دیگر از هر معنایی تهی شده است». (ص۱۶) در نظر او اندیشه سیاسی مدرن درون انتزاعی توخالی مانند قانون، خواست همگانی و حاکمیت مردم سرگردان است درحالی‌که اصلا قادر نیست به پرسش مرکزی حکومت و مفصل‌بندی آن، چنانکه روسو می‌گفت به حاکم یا جایگاه حاکمیت بپردازد.

جستار دوم به پاسخ آلن بدیو اختصاص دارد. او در جستار خود باعنوان «نشان دموکراتیک» تأکید دارد به‌رغم همه آنچه بیش از پیش و در برابر چشمان ما کلمه «دموکراسی» را بی‌ارزش می‌کند، بی‌شک این کلمه به‌عنوان نشان غالب جامعه سیاسی معاصر باقی می‌ماند. بدیو این نشان را همان امر «لمس‌ناپذیر» در یک نظام نمادین می‌داند و تأکید دارد همواره «داوری درباره جامعه سیاسی به نام نشان آن و بنابراین به نام خود آن پنداشته خواهد شد». در نظر او، برای لمس واقعیت جامعه خود، باید مثل یک تمرین پیشینی (a priori) نشان جامعه را از جا کند. تنها راه بیرون‌کشیدن حقیقت از دل جهان امروز زدودن هاله کلمه دموکراسی و تن‌دادن به خطر دموکرات‌نبودن و بنابراین «واقعا به خواست دل خود نکوهیده بودن از سوی تمامی جهان است؛ چون بدون نشان، «تمامی جهان» نزد ما هیچ معنایی ندارد پس «تمامی جهان» دموکرات است». (ص۱۹) بدیو این امر را اصل موضوعه «نشان» می‌نامد که محور بحث او در این جستار کوتاه است. در نظر او اگر جهان دموکرات‌ها جهانِ «همگان» نیست، اگر «تمامی جهان» سرانجام واقعاً تمامی جهان نیست، پس در نتیجه دموکراسی نشان و نگهبان دیوارهایی است که پشت آن‌ها دموکرات‌ها لذت‌های کوچک جهان خودشان را می‌جویند و از دموکراسی کلمه‌ای بیشتر باقی نمانده است. بدیو نیز همچون آگامبن سراغ فلسفه یونان باستان می‌رود و برای پاسخ به پرسش کتاب حاضر به «جمهوری» افلاطون و تزهای او می‌پردازد. او در این جستار کوتاه می‌کوشد با نقد افلاطونی بر دموکراسی، تمام اقتدار کلمه دموکراسی را به تعلیق درآورد و از این طریق به معنای سرراست دموکراسی بازگردد: «قدرت مردمان بر حیات خودشان: سیاست درون‌ماندگار در مردم و بسان فرآیندی گشوده، رنگ‌باختن و کناررفتن دولت». (ص۳۳)

جستار سوم مربوط است به پاسخ دنیل بن‌سعید، متفکر، رهبر جنبش تروتسکیست فرانسه و از چهره‌های پیشتاز شورش دانشجویی ۱۹۶۸. او عنوان پاسخش را معادلی برای دموکراسی می‌داند: «ننگ همیشگی». بن‌سعید با لحنی تحریک‌آمیز پاسخش را با تاریخ معاصر آغاز می‌کند: توسعه پس از جنگ جهانی دوم، گولاگ شوروی، کامبوج و آنچه آغاز ارتجاع نولیبرال می‌نامد و سرآغازش را نیمه دهه ۱۹۷۰ می‌داند. او بخش اول را تئاتر سایه‌ها می‌نامد که در آن دو انتزاع دموکراسی و تمامیت‌خواهی بنا بود تا آخر با هم بجنگند ولی تناقض‌های کارا زیر سطح هریک از آن‌ها واپس‌رانده می‌شدند. او در همین بخش نشان می‌دهد چگونه «با سرنگونی استبداد بوروکراتیک و سوسیالیسم واقعاً ناموجود، دال شناور دموکراسی به مترادفی برای غرب پیروز، ایالات متحده ظفرمند، بازار آزاد و رقابت هم‌تراز بدل شد و در همین زمان یورشی تمام‌عیار علیه همبستگی‌ها و حقوق اجتماعی و پیکاری بی‌سابقه برای خصوصی‌سازی همه چیز فضای عمومی را پژمرده کرد». (ص۳۶) بن‌سعید در بخش دوم این جستار به شبح «دموکراسی واقعی» می‌پردازد و از پیامدهای نامعین دموکراسی می‌گوید: از اینکه چطور نامعینی دال دموکراسی به تعاریف گوناگون و اغلب متضاد می‌انجامد. جستار مربوط به بن‌سعید طولانی‌تر از بخش‌های دیگر کتاب است. او پرسش درباره «سکولارکردن دموکراسی» را مطرح می‌کند و می‌نویسد: «چون دموکراسی بی‌وقفه تفکیک نایقینی میان امر سیاسی و امر اجتماعی را لکه‌آلود می‌کند و نیرومندانه یورش‌های دارایی خصوصی و تجاوزهای دولت بر فضای همگانی و اموال همگانی را به چالش می‌کشد، باید در نهایت بکوشد به طور پایدار و در هر حوزه دسترسی به برابری و شهروندی را گسترش دهد؛ بنابراین دموکراسی خودش نیست مگر آنکه درست تا پایان ننگین باشد». (ص۷۴)

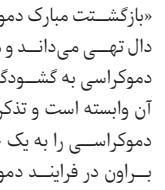

وندی براون، نظریه‌پرداز سیاسی، در جستار بعدی به کنایه عنوان «حالا ما همگی دموکرات هستیم» را برای نوشته‌اش انتخاب کرده و مطلب‌اش را با جمله معترضه‌ای از انتخاب اوباما آغاز کرده است: «بازگشتت مبارک دموکراسی!». او دموکراسی را به‌سان دال تهی می‌داند و معتقد است همه‌گیری کنونی دموکراسی به گشودگی و حتی تهی‌بودگی معنا و رویه آن وابسته است و تذکر می‌دهد که چه‌بسا سرمایه‌داری دموکراسی را به یک «مارک تجاری» تقلیل داده است. براون در فرایند دموکراسی‌زدایی از شش عامل تعیین‌کننده یاد می‌کند: ۱- «قدرت شرکتی» که دیرزمانی است وعده و رویه‌های حکمرانی سیاسی مردمی را زدوده و اکنون به اوجی بی‌سابقه رسیده است. ۲- «انتخابات آزاد» که به سیرک‌های بازاریابی و مدیریت بدل شده است: از نمایش‌های جمع‌آوری کمک‌های مالی تا نمایش‌های آماده‌سازی رأی‌دهندگان. ۳- «نولیبرالیسم» که به‌عنوان عقلانیت سیاسی حمله‌ای آشکار را به بنیادهای دموکراسی لیبرال آغاز کرده و با ازجاکندن اصول پایه آن از قانون‌سالاری، برابری حقوقی، آزادی سیاسی و مدنی، معیارهای بازار، سودآوری و ثمربخشی کار خود را پیش می‌برد. ۴- «قدرت اجرایی گسترش‌یافته‌ای» که همراه با سرمایه و عقلانیت نولیبرال در تهی‌کردن نهادها و اصول و رویه‌های دموکراتیک نقش داشته است. ۵- «افول حاکمیت ملت - دولت» که به‌میانجی جهانی‌شدن و جدایی قدرت حاکم از ملت -دولت رقم خورده است. ۶- و سرانجام «امنیتی‌شدن» که دیگر بخش مهم از کنش دموکراسی‌زدایی دولتی است. بااین‌حال، به اعتقاد براون اکنون وقت شعارهایی نیست که نگاه ما را از قدرت‌های ویرانگر شروط دموکراسی برمی‌گردانند و باید دریافت حتی «اگر بنا باشد دموکراسی به چیزی بیش از یک جلوه مشروعیت برای وارونه آن بدل شود، چگونه خود دموس می‌تواند قدرت‌هایی را شناسایی کند که باید به طور اشتراکی و همگانی به کار بسته شوند؟». (ص۹۵)

جستار بعدی به ژان‌لوک نانسی اختصاص دارد: «دموکراسی متناهی و نامتناهی». پاسخ او به پرسش کتاب هم بله است و هم خیر. به این صورت که: «نه، کاملاً بی‌معناست؛ زیرا دیگر نامیدن خود هیچ‌جور دیگری ممکن نیست و بله، البته؛ چون به هرجا بنگریم، برابری و عدالت و آزادی در معرض تهدید از سوی پلوتوکراسی‌ها، تکنوکراسی‌ها و مافیوکراسی‌ها هستند». (ص۹۶) در نظر نانسی دموکراسی مثال نمونه‌ای است از بی‌دلالتی که هم نیروی بازنمایانگر است، هم فضیلت سیاسی و هم یگانه راه دستیابی به نیکی همگانی. بااین‌حال، در نظر او این مفهوم سرانجام چنان تقلیل داده شد که دیگر توانایی پدیدآوردن هیچ مسئله‌ای یا امکان هیچ بازپرسی یا هم‌نظری در این مورد نداشت. لب کلام نانسی درباره دموکراسی در زمانه حاضر این است: دموکراسی به معنای همه‌چیز (یعنی سیاست، اخلاق، قانون، تمدن) و هیچ‌چیز است. نانسی برای تبیین این بی‌دلالتی از استعاره کانتی کمک می‌گیرد و می‌کوشد بحث خود را از این طریق پیش ببرد. چون تصور می‌کند ما اکنون زیر فشاری اضطراری همانند همانی هستیم که کانت را وا داشت به بررسی انتقادی معنای «دانش» بپردازد. در نظر او «با خلاصه‌کردن فشرده مسئله کانت، تمایز میان دانش ابژه برای یک سوژه و دانش سوژه بدون ابژه دیگر نمی‌تواند به سادگی نادیده گرفته شود». (ص۹۷) او می‌کوشد تشبیه کانتی را ادامه دهد و نشان دهد یک وجه ظاهری این کلمه چیزی مانند آن است که کانت آن را «فهم» می‌نامید: شروط رویه‌های ممکن حکومت و سازماندهی، در واقع، در غیاب هرگونه اصل متعالی تنظیم‌کننده. بر این اساس دموکراسی مدنظر نانسی معنای روشنی دارد: «دموکراسی نام یک دگرگونی انسانیت در رابطه‌اش با هدف‌های خودش یا با خودش به منزله هستی هدف‌ها (کانت) است». (ص۱۱۹)

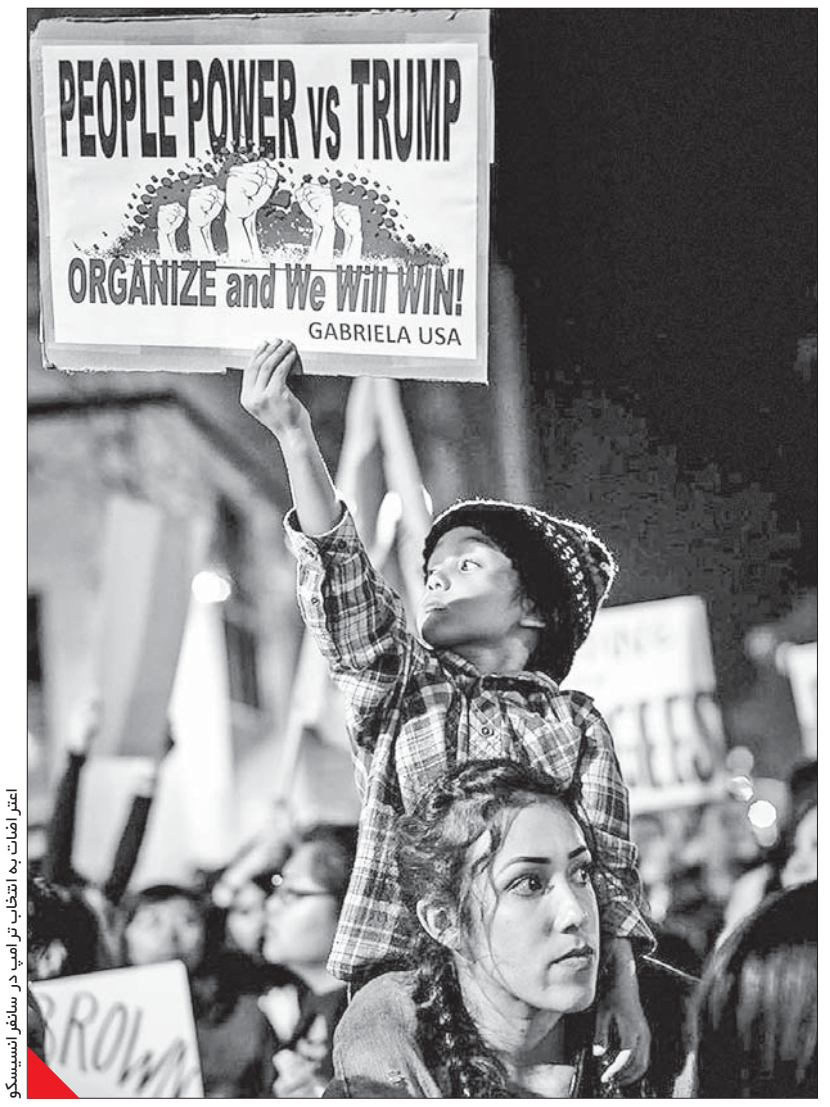

اعتراضات به انتخاب ترامپ در سانفرانسیسکو

جستار بعدی مصاحبه اریک آزان با ژاک رانسیر است: «دموکراسی‌ها علیه دموکراسی». در نظر رانسیر اولا، دموکراسی را نه می‌توان به یک شکل از حکومت و نه به یک شیوه زندگی اجتماعی فروکاست، ثانیاً، اگر حتی معنای به‌اصطلاح عادی دموکراسی را در نظر بگیریم باز برخلاف آنچه عنوان می‌شود چندان بدیهی نیست که دموکراسی از پشتیبانی تام و بی‌چون‌وچرا بهره می‌برد. در نظر رانسیر در دهه‌های اخیر روشن شده که «دموکراسی نشانگر چیزهایی متفاوت و متضاد است». (ص۱۲۲) رانسیر خاستگاه این گزاره را به افلاطون نسبت می‌دهد که گفته بود «دموکراسی یک شکل حکومت نیست، فقط هوس مردمی است که می‌خواهند بی‌بند و بار رفتار کنند». این تصور با ارسطو ادامه یافت که می‌گفت «دموکراسی خوب است تا زمانی که دموکرات‌ها از به‌کاربستن آن بازداشته شوند». به‌همین‌دلیل رانسیر باور ندارد که توافقی کلی در مورد دموکراسی در کار باشد بلکه صرفاً اجماعی کلی بر سر آن وجود دارد که دو معنای متفاوت می‌دهد. رانسیر تأکید دارد که یک انگاره سیاسی نه به موجب معنای چندگانه خود بلکه زمانی واقعا سیاسی است که بر سر آن مبارزه شود. او همچنین پیکار سیاسی را پیکار برای تصاحب کلمات می‌داند و بر اهمیت آن تأکید دارد چون «برای دموکراسی عادی است که به چیزهایی متفاوت در بستر ارجاع دهد». (ص۱۲۳) در نظر او، فکر بدی نیست اگر بتوان کلمه بهتری را جایگزین دموکراسی کرد. او معتقد است «برابرخواهی» نمی‌تواند معنای دموکراسی دهد چراکه «دموکراسی برابریِ پیشاپیش حاضر در کنه نابرابری است». (ص۱۲۴)

جستار بعدی به کریستین راس اختصاص دارد که او را بیشتر به‌خاطر کارش روی ادبیات تطبیقی و فرهنگ فرانسوی قرون نوزدهم و بیستم می‌شناسند. او در پاسخ‌اش با عنوان «حراج دموکراسی» به فهم مدرن پذیرفته‌شده از دموکراسی می‌پردازد که مساوی است با رأی‌گیری، اقتدار تصمیم‌گیری درباره امور بنا بر قاعده اکثریت و قاعده بیشترین تعداد. ولی می‌کوشد از طریق کتاب «معلم نادان» رانسیر نشان دهد دموکراسی معنای دیگری هم دارد و آن یعنی «توان مردم عادی برای کشف‌کردن شیوه‌های کنش برای برآوردن دغدغه‌های معمول». ازاین‌رو، به این نتیجه می‌رسد که «دموکراسی یک شکل حکومت نیست و دغدغه تعداد نیز ندارد - نه دلمشغول یک اکثریت ستمگرانه است و نه یک اقلیت از آشوبگران». (ص۱۳۹) همچنین تأکید دارد اگر دموکراسی را به‌منزله «توان انجام کارها» تعریف کنیم که از قانون تعداد آزاد است، این تعریف نیز یک تقسیم‌بندی از پیش موجود را در جهان پیش‌فرض می‌گیرد: «یک تقسیم‌بندی میان آنانی که دارای توان مشارکت در تصمیم‌گیری جمعی تعریف شده‌اند (بهترین مردم) و آنانی که گفته می‌شود این توان را ندارند». (ص۱۴۰) درحالی‌که در نظر راس دموکراسی این تقسیم‌بندی را به‌منزله پایه و اساس سازمان‌دهی زندگی سیاسی رد می‌کند. چون «این دعوتی است به برابری از سوی مردمی که بنا بر تعریف در میان بهترین مردم نیستند». راس تأکید دارد اگر در فهمی از دموکراسی اسیر بمانیم که به‌منزله یک شکل حکومت است، آنگاه هیچ چاره‌ای نداریم جز آنکه این کلمه را به دشمن وانهیم که آن را تصاحب کرده است. درحالی‌که دموکراسی نه شکلی از حکومت است و نه گونه‌ای از ساخت یا نهاد. ازاین‌رو، دموکراسی به‌منزله قدرت هرکس برای درگیرکردن خودش با امور همگانی است و از این طریق به نام دیگری برای ویژگی خود سیاست بدل می‌شود.

جستار آخر کتاب نیز به اسلاوی ژیژک اختصاص دارد. او در پاسخ‌اش با عنوان «از دموکراسی تا خشونت» می‌کوشد ایدئولوژی را یک میدان نبرد توصیف کند. او بحث خود را با پرداختن به مارتین لوتر کینگ آغاز می‌کند. به قول خودش به درون دریای عمیق ایدئولوژی شیرجه می‌زند و مستقیماً به مسئله دموکراسی می‌پردازد. ژیژک معتقد است وقتی کسی همچون او متهم می‌شود به ضربه‌زدن بر بنیاد دموکراسی، باید با ارجاع به «مانیفست کمونیست» پاسخ داد: «نظم حاکم خودش پیشاپیش در حال ضربه‌زدن بر بنیاد آن است». (ص۱۵۶) به همان سیاق که آزادی (بازار) برای آنان که نیروی کارشان را می‌فروشند ناآزادی است، بنیاد دموکراسی نیز با شکل پارلمانی آن سست می‌شود. در ادامه طبق انتظار پای لکان را هم درباره مفهوم سیاسی دموکراسی از طریق ایده‌های او درباره رابطه مبهم قدرت و دانش به بحث می‌کشد و با بن‌بست‌های دموکراسی، به جدال مدافعان آن می‌رود. در نظر ژیژک دموکراسی حداقلی از ازخودبیگانگی را پیش‌فرض می‌گیرد: «آنانی که قدرت را اعمال می‌کنند تنها در صورتی می‌توانند در قبال مردم مسئول بمانند که فاصله حداقلی از بازنمایی میان آنان و مردم باشد». (ص۱۸۲) در ادامه از برابری نژادی، انتخابات، توسعه‌یافتگی، اقتدارگرایی، شوک‌درمانی، محدودیت دموکراسی، جهانی‌شدن، ازخودبیگانگی، بنیادگرایی و... می‌گوید و در نهایت با تشریح جمله‌ای از رزا لوکزامبورگ بحث خود را به پایان می‌برد: «دیکتاتوری عبارت است از راهی که در آن دموکراسی به کار برده می‌شود و نه نابودی آن». (ص۱۸۵) ژیژک می‌کوشد نشان دهد منظور لوکزامبورگ این نبوده که دموکراسی چارچوبی خالی است که می‌تواند از سوی کارگزاران سیاسی متفاوت به کار برده شود، بلکه منظورش این بود که یک «جهت‌گیری طبقاتی» درون همین چارچوب خالی گنجانده می‌شود.

حال‌وروز دموکراسی
بدیو، آگامبن، رانسیر و دیگران
ترجمه: مجتبی گل‌محمدی
ناشر: چشمه
چاپ اول: ۱۳۹۶
قیمت: ۱۵۰۰۰۰ تومان

ریویو

مسئله حزب

مسئله حزب در ایران همچنان مسئله‌ساز است. داوود فیرحی در آخرین کتاب خود می‌کوشد درباره پیدایش این مفهوم و تحولاتش، اهمیت آن، رابطه فقه با تئوری‌های بازی و حزب توضیحاتی ارائه دهد. کتاب «فقه و حکمرانی حزبی» به موضوعات دیگری از جمله احکام حزب در ایران، قانون‌گذاری حزب در ایران و درکل به مسائلی می‌پردازد که مرتبط با موضوع حزب در ایران است. فیرحی «حکمرانی حزبی» را صرفاً یکی از انواع حکمرانی‌ها می‌داند: نوعی از ملک‌داری، مهارت و صناعت کشورداری که در دوره معاصر و در دولت مدرن اهمیت یافته است. همچنین تأکید دارد که قانون موضوعه و حزب ملازمه مفهومی دارند و حزب را مقدمه آن و ابزاری برای تدارک و ایجاد قانون در دولت مدرن می‌داند و از ملازمه منطقی سه‌گانه حزب، قانون و دولت مدرن می‌گوید. در این راستا می‌کوشد به این پرسش‌ها پاسخ دهد: ماهیت این نوع از حکمرانی چیست؟ چگونه مهارتی است و چه نسبت و تمایزی با حکمرانی‌های بدیل و سنتی دارد؟ معیار/ معیارهای صحیح و نادرست در حکمرانی حزبی چیست؟ و چه نسبتی میان صنعت حزب و دانش فقه، به‌مثابه مهم‌ترین میراث مسلمانی در حوزه حکمت عملی وجود دارد؟ نویسنده تأکید دارد هدف کتاب حاضر تأمل در این مسائل است.

در نظر نویسنده طرح مسئله حزب در فقه سیاسی امتداد منطقی مواجهه فقه با دولت مدرن و ظهور پارلمان و مفهوم قانون در دوره معاصر است. همچنین موضوع حزب را از موضوعاتی می‌داند که «عرف در شناخت آن مرجعیت دارد». (ص۳۳) نویسنده حزب را امری اعتباری در نظر می‌گیرد، چون «مشهور است که عرف مرجع هر امر اعتباری است». (همان) ازاین‌رو، نتیجه می‌گیرد که اگر حزب

فقه و حکمرانی حزبی
داوود فیرحی
ناشر: نی
چاپ اول: ۱۳۹۶
قیمت: ۴۰۰۰۰۰ تومان

امری اعتباری باشد، تعریف و تشخیص موضوع آن نیز مثل هر امر اعتباری دیگری برعهده عرف است. البته اضافه می‌کند که منظور از عرف در این‌گونه موارد نه عرف تسامحی و عمومی بلکه «عرف دقیق» است و عرف دقیق البته پیوند وثیق با تخصص‌ها، تجربه‌ها و لاجرم رشته‌های علمی متناسب با موضوع دارد. ازاین‌رو، بر این باور است که شناخت موضوع حزب و نظام حزبی بدون آگاهی از دیدگاه محققان این پدیده در دانش سیاسی ناممکن به نظر می‌رسد. البته نویسنده تأکید دارد اگر نسبت فقه و حکومت را فقه سیاسی کلان بنامیم، بحث فقهی درباره حزب را باید زیرمجموعه فقه سیاسی خرد دانست که به بررسی نظام انتخاباتی، فرایند تقنین، شیوه فعالیت فعالان سیاسی و مسائل مربوط به رفتار انسان‌ها و انتخاب‌های آنان در سطح خرد سیاسی (مثل حزب و نظام حزبی و چگونگی تعامل بین حکمرانان و رأی‌دهندگان و عوامل مؤثر در انتخاب‌کردن شهروندان) می‌پردازد. از دیگر آثار فیرحی می‌توان به «قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام»، «دولت اسلامی و تولیدات فکر دینی»، «نظام سیاسی و دولت در اسلام»، «تاریخ تحول دولت در اسلام»، «روش‌شناسی و اندیشه سیاسی در اسلام»، «دین و دولت در عصر مدرن»، «فقه و سیاست در ایران معاصر؛ فقه سیاسی و فقه مشروطه» و «فقه و سیاست در ایران معاصر؛ تحول حکومت‌داری و فقه حکومت اسلامی» اشاره کرد که مقدمه برخی از مسائل کتاب حاضر را می‌توان در آنها جست.

بررسی

چرا برخی کشورها به توسعه نمی‌رسند؟

توسعه گرایشی انتقادی در اقتصاد نوکلاسیک و مسلط محسوب می‌شود که با تمرکز بر مدرن‌سازی و پیشرفت کشورهای درحال‌توسعه در قرن بیستم به نظریه‌ای فراگیر بین اقتصاددانان تبدیل شد. یکی از نظریه‌پردازان مشهور توسعه، داگلاس سی. نورث، اقتصاددان و تاریخ‌دان آمریکایی، برنده جایزه نوبل اقتصادی سال ۱۹۹۳ است که سال گذشته درگذشت. اخیرا کتابی از نورث به همراه دو نفر از همکارانش در مورد تاریخ توسعه با نام «خشونت و نظم‌های اجتماعی» به فارسی ترجمه شده است. این کتاب چارچوبی مفهومی برای درک دو نوع نظم اجتماعی با دسترسی محدود و دسترسی باز ارائه می‌دهد تا از این طریق به این پرسش مهم پاسخ دهد که چرا جوامع با دسترسی باز از لحاظ سیاسی و اقتصادی توسعه‌یافته‌ترند و معدود کشورهایی موفق به گذار بین این دو نوع جامعه شده‌اند. همه جوامع بشری باید راه‌حل‌هایی برای جلوگیری از وقوع خشونت داشته باشند و آنها این کار را به شیوه‌های گوناگون انجام می‌دهند. نویسندگان کتاب با اثبات اینکه رفتار اقتصادی و سیاسی در ارتباط نزدیک با هم هستند مشکل خشونت را درون یک علم اجتماعی بزرگ‌تر و چهارچوب تاریخی ۱۰ هزارساله جای می‌دهند. بیشتر جوامع، که آنها را حکومت‌های طبیعی می‌نامند با دست‌کاری و دخالت سیاست در اقتصاد و خلق رانت برای فرادستان، خشونت را محدود می‌کنند. این رانت‌ها اگرچه خشونت را از سوی افراد قدرتمند محدود می‌کند درعین‌حال مانع توسعه اقتصادی و سیاسی هم می‌شود. برعکس، در جوامع مدرن با دسترسی باز سازمان‌های اقتصادی و سیاسی ایجاد می‌شود که رقابت سیاسی و اقتصادی را تقویت می‌کنند و نورث نتیجه آن را تخریب خلاق، نوآوری، رونق و شکوفایی هرچه بیشتر اقتصادی و اجتماعی می‌داند. جهان بشری، دو انقلاب اجتماعی بزرگ را پشت سر گذاشته است که هر دو تغییراتی بنیادی در زندگی انسان به‌وجود آورده‌اند. نخستین انقلاب در ۱۰ هزار سال پیش شروع شد: کشف کشاورزی، رشد جوامع بزرگ‌تر، پیدایش نخستین شهرها و ظهور سازمان‌های اجتماعی سلسله‌مراتبی. دومین انقلاب اجتماعی حدود ۲۵۰ سال قبل شروع شد: کشف تکنولوژی‌های صنعتی جدید، ظهور دولت- ملت‌ها و پیدایش سازمان‌های سیاسی و اقتصادی جدید و پیچیده. این دو انقلاب، روش‌های جدید سازماندهی تعامل انسانی و نظم بخشی در جوامع را به ارمغان آوردند. چارچوب مفهومی کتاب، زیربنای منطقی دو نظم اجتماعی جدید و فرایندی را ترسیم می‌کند که جوامع از یک نظم اجتماعی به نظم دیگر گذر می‌کنند.

نویسندگان نخستین نظم اجتماعی جدید را که ۱۰ هزار سال قبل ظاهر شد دولت طبیعی می‌نامند. دولت‌های طبیعی دولت‌هایی هستند که از نظام سیاسی برای تنظیم رقابت اقتصادی و ایجاد رانت‌های اقتصادی استفاده می‌کنند؛ آنها سپس از این رانت‌ها برای نظم‌بخشیدن به مناسبات اجتماعی، کنترل خشونت و برقراری همکاری اجتماعی استفاده می‌کنند. دولت طبیعی تاریخ بشر را متحول ساخت به طوری که نخستین دولت‌های طبیعی، فنون ساخت و ثبت و ضبطی به‌وجود آوردند که منجر به شروع تاریخ مکتوب بشری شد. اکثر مردم جهان امروزی، هنوز در دولت‌های طبیعی زندگی می‌کنند. نویسندگان سپس منطق دومین نظم اجتماعی جدید- جامعه مبتنی بر دسترسی باز - را توضیح می‌دهند که در انتهای قرن هجدهم و ابتدای قرن نوزدهم در معدود جوامعی

خشونت و نظم‌های اجتماعی
داگلاس نورث و دیگران
ترجمه: جعفر خیرخواهان
رضا مجیدزاده
ناشر: روزنه
قیمت: ۳۲۰۰۰ تومان

ظاهر شد. همانند ظهور دولت‌های طبیعی، جوامع دسترسی باز، تاریخ بشر را به شیوه بنیادی متحول ساخت. احتمالا ۲۵ کشور و ۱۵ درصد جمعیت جهان در جوامع با دسترسی باز و مابقی جمعیت کره زمین در دولت‌های طبیعی زندگی می‌کنند.

درباره مسئله خشونت، دولت طبیعی، یک راه‌حل فراهم می‌سازد و آن حک‌کردن اعضای قدرتمند جامعه در ائتلافی از فرادستان نظامی، سیاسی، دینی و اقتصادی است. فرادستان جملگی امکان دسترسی انحصاری به منابع ارزشمند یا فعالیت‌های با ارزش و توانایی تشکیل سازمان‌های مورد احترام جامعه بزرگ‌تر را دارند. در دولت‌های طبیعی کاملا توسعه‌یافته، امتیازات فرادستان شامل کنترل بر سازمان‌های اجتماعی قدرتمند از قبیل نهادهای اجتماعی، دولت، دادگاه‌ها و دیگر واحدها است. دسترسی محدود به فعالیت‌ها، سازمان‌ها و امتیازات، رانت‌هایی برای فرادستان تولید می‌کند. چون اگر خشونت راه بیفتد این رانت‌ها کاهش می‌یابد، خلق رانت فرادستان را قادر می‌سازد تا تعهد معتبری به همدیگر جهت محدودکردن خشونت بدهند. به علاوه چون صلح و آرامش بستگی به توازن منافع درون ائتلاف حاکم دارد، نظم‌های دسترسی محدود نسبت به تغییراتی که منافع فرادستان را تغییر می‌دهد حساس‌اند. در نتیجه، دولت‌های طبیعی باثبات و نه ایستا هستند. در مقایسه با نظم‌های بدوی، نظم دسترسی محدود مشخصا اندازه جوامع را گسترش می‌دهد. سلسله‌مراتبی از فرادستان، روابط شخصی برقرار می‌کنند که کنترل ائتلاف حاکم را گسترش می‌دهد.

نظام دسترسی باز بر پایه دستاوردهای سازمانی دولت طبیعی بنا شده است، اما حقوق شهروندی را به بخش‌های دائما فزاینده‌ای از جمعیت گسترش می‌دهد. همه شهروندان قادر به تشکیل سازمان‌های اقتصادی، سیاسی، دینی یا اجتماعی هستند تا هر تعداد وظایف را که می‌خواهند انجام دهند. تنها عمل ممنوع کاربرد خشونت است. برخلاف دولت طبیعی که منافع فرادستان و غیرفرادستان را فعالانه دست‌کاری می‌کند تا نظم اجتماعی را برقرار سازد، نظم دسترسی باز به افراد اجازه می‌دهد تا منافع خویش را از طریق سازمان‌ها تعقیب کنند. افراد مثل همیشه به واسطه وجود رانت‌های اقتصادی در بازارهای سیاسی و اقتصادی انگیزه پیدا می‌کنند، اما آزادی ورود موجب رقابتی می‌شود که به چنین رانت‌هایی حالت موقتی می‌بخشد. مثال‌های ارائه‌شده در کتاب از انقلاب نوسنگی تا جمهوری و امپراتوری روم، از تمدن آزتک آمریکای مرکزی تا سده‌های میانه و حال را دربر می‌گیرد. در کشور ما نیز به خاطر درگیری با مسئله مدرنیزاسیون و مسائل اجتماعی مرتبط- نظیر دموکراسی، رابطه دولت و سرمایه و عوامل بومی و زیست‌محیطی نظریات توسعه همواره مورد استقبال قرار گرفته و به حوزه‌ای برای تحلیل‌های اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی تبدیل شده است. نظریات نورث بیشتر متمرکز بر مسائلی است که در مورد ایران هم موضوعیت زیادی دارند نظیر عدم بسط تقسیم کار، تخصص‌گرایی و مبادلات سودآور، ناامنی حقوق مالکیت، ناامنی نظام سیاسی-تاریخی ایران، حضور نظامیان در اقتصاد، تغییر مداوم نظامی سیاسی و تبعات اقتصادی آن، کمبود منابع، مسائل مربوط به قانون و ده‌ها مورد دیگر. به همین دلیل به نظر می‌آید مطالعه کتاب برای محققان و علاقه‌مندان به مسائل توسعه در ایران سودمند باشد.